

سخن



شماره ۱۴

نوروز ۱۳۴۹

دوره یازدهم

باید یا نباید

چندین سال است که در ایران از تعلیمات ابتدائی عمومی گفتگو در میان است. مبنای این گفتگو البته اعتقاد بر این است که هر فردی باید لا اقل خواندن و نوشتن زبان رسمی کشور خود را بداند. در این باب قانونی هم به تصویب رسیده است که به موجب آن تا مدت ده سال می بایست همه کودکان ایرانی از چهار تا شش کلاس دبستان را پیموده باشند و حتی در آن قانون برای کسانی که فرزند خود را به دبستان نسیارند جریمه ای معین شده است. اما از تاریخ تصویب «قانون تعلیمات عمومی اجباری» بیش از هفده سال می گذرد و هنوز اثری از اجرای آن نیست.

سرشماری سال ۱۳۳۵ نشان می دهد که بیش از پانزده درصد از

مجموع جمعیت ایران خواندن و نوشتن نمی‌دانند و حال آنکه اگر آن قانون اجرا شده بود اکنون بایستی بیش از پنجاه درصد مردم کشور ما با سواد شده باشند.

وزارت فرهنگ ما پیوسته از پیشرفت‌های مهمی که در کار خود کرده است لاف می‌زند و توفیق خود را در «مبارزه بابی‌سوادی» یاد آور می‌شود. اما هیچ به روی خود نمی‌آورد که هنوز در بسیاری از نقاط ایران تنها سه درصد از مردم خواندن و نوشتن می‌دانند.

توجه به این نکته‌ها شکی در خاطر می‌آورد. شك در این که اولیای فرهنگ راستی چنانکه می‌گویند به لزوم سواد برای همه افراد ملت ایمان داشته باشند. آنچه این شك را تأیید می‌کند مشکلاتی است که بعضی کسان در ضمن گفتگو در این باب طرح می‌کنند و تشویش‌هایی که از باسواد شدن مردم نشان می‌دهند.

از جمله ایرادها یکی این است که اگر همه مردم با سواد شوند توقع زندگی بهتری خواهند داشت و چون پیشرفت اقتصادی که لازمه بالا رفتن سطح زندگی ملی است با این سرعت و سهولت امکان پذیر نیست ناچار عدم رضایتی در طبقات تهیدست ایجاد می‌شود که ممکن است به انقلابی زیان بخش منجر شود.

جواب این ایراد آنست که فایده سواد بهبود وضع زندگی است و علت لزوم آن نیز همان است، و تا مردم آرزومند زندگی بهتری نباشند به آن نخواهید رسید، و هیچ دستگاه دولتی و اداری حق ندارد ملتی را از آنچه موجب آسایش و ترقی اوست محروم کند. از این گذشته هیچ دستگاهی نمی‌تواند برای مردمی که نفهمند و احساس احتیاجی نکنند وسایل معیشت بهتری فراهم کند. پس بالا رفتن سطح زندگی ملی مستلزم تعمیم سواد

است و اگر مردمی را در جهل نگهداریم هرگز نخواهیم توانست زندگی بهتری را برای ایشان تأمین کنیم.

ایراد دیگر آنست که هشتاد درصد مردم ایران، اکنون در روستاها زندگی می‌کنند و چون وضع معیشت در شهرها البته بهتر از روستاهاست هر گاه کودکان ده را باسواد کنیم دیگر به زندگی در زادگاه خود راضی نخواهند شد و در طلب کار مفیدتر و مزد بیشتر و زندگی آسوده‌تر به شهرها روی خواهند آورد، و به این طریق هم کشاورزی مملکت زیان خواهد دید و هم انبوهی جمعیت در شهرها که غالباً به کارهای غیر تولیدی می‌پردازند موازنه اقتصادی کشور را برهم خواهد زد.

این ایراد نیز نادرست است. اولاً مادام که زندگی آسوده در ده و روستا فراهم نشود این هجوم به شهر خواه و ناخواه روی می‌دهد. آنچه مردم ده نشین را از بهتر بودن زندگی در شهر آگاه می‌کند تنها سواد داشتن نیست. در روزگار ما وسایل ارتباطی، ده را با شهر مربوط کرده است. روستائی را برای خدمت سربازی به شهر می‌آوریم. رادیو هم اکنون در هر دهی وجود دارد و پیش از سواد مختصری که افراد داشته باشند چشم و گوش جامعه ده نشین را بنواز می‌کند. بنابراین این زبانی که پیش بینی می‌کنیم در هر حال روی خواهد داد و نتیجه سواد نیست.

اما اینکه می‌گویند افراد با سواد به زندگی در ده تن نخواهند داد و در طلب معیشت بهتری به شهر روی خواهند آورد در صورتی درست است که شماره ایشان محدود باشد. البته اگر در میان صد تن چند نفری خواندن و نوشتن بدانند در خود نسبت به دیگران احساس برتری می‌کنند و توقع بیشتری دارند. اما اگر همه یا اکثریت ایشان از این جهت برابر باشند این حال از میان خواهد رفت و دیگر کسی به دلیل داشتن مختصر

سوادی مدعی شغل‌های اداری و تفوق بر اقران خود نخواهد شد.
 گفتیم که در صداقت اولیای فرهنگ شکی هست و این ایرادها که
 گاه گاه از زبان اشخاص مختلف شنیده می‌شود شبهه را تأیید می‌کند.
 اما قرینه دیگری که برای تأیید این شك وجود دارد روشی است که برای
 تعمیم سواد پیش گرفته‌اند.

قانون تعلیمات عمومی برای همهٔ کودکان کشور از چهار تا شش سال
 تحصیل را لازم شمرده و اجباری قرار داده است. وزارت فرهنگ ماهم در
 هر نقطه که دبستان تأسیس می‌کند به نیت آن است که هر سال يك کلاس
 بر آن بیفزاید و چون فرار بر این است که هر کس به دبستان رفت از
 دانشگاه سر بیرون بیاورد و با این روشی که پیش گرفته‌ایم هم کودکان و
 هم اولیای ایشان می‌پندارند که مدرسه تنها به قصد تربیت عضو اداره تأسیس
 می‌شود. همین که تأسیس شش کلاس دبستان انجام گرفت تقاضای تأسیس
 دبیرستان از طرف مردم محل به دستگاه‌های دولتی می‌رسد و آن قدر اصرار
 و ابرام می‌کنند تا وزارت فرهنگ تسلیم شود و کلاسهای ناقص و بی‌معلم
 دبیرستان را یکی پس از دیگری دایر کنند و آخر آن دیپلم کذائی را که
 حواله دریافت وجه از صندوق دولت است به جوانان بسپارد.

اگر برای دولتهای ما ممکن بود که وسایل تحصیل دبیرستانی و
 حتی دانشگاهی را برای همهٔ افراد کشور تأمین کنند البته بهتر از این
 چیزی نمی‌شد. چه از آن بهتر که در کشوری همهٔ مردم از نجار و آهنگر
 و کارگر ساده «دیپلمه» باشند؟ اما باید دید که این مقصود هرگز برای
 کشوری که وضع ما را دارد عملی هست یا نه.

ظاهر اینست که اکنون برای همین فرهنگ ناقص ما نزدیک به
 ۲۵ درصد از کل بودجهٔ مملکت صرف می‌شود. راست است که قسمتی از

این بودجه به مصرف کارهای زائد و بی‌معنی می‌رسد، اما مسلماً این خرجها که می‌توان از آنها چشم پوشید بیش از ده پانزده درصد مجموع بودجه نیست و اگر این مبلغ را صرفه جوئی کنیم و در موارد لازم به کار ببریم باز هم مشکل بزرگ ما حل نخواهد شد.

آمار فرهنگی نشان می‌دهد که اکنون نزدیک يك ميليون و سیصد هزار نفر از کودکان و جوانان ما به تحصیل مشغولند و حال آنکه شماره افرادی که عمرشان در حدود سالهای تحصیلی است بی شك از پنج میلیون تجاوز می‌کند. بنابراین اگر بخواهیم برای همه افراد با همین روش وسایل تحصیل را فراهم کنیم ناچار معادل چهار برابر بودجه کنونی فرهنگ را لازم خواهیم داشت، یعنی مبلغی معادل مجموع بودجه فعلی کشور، و این محتاج به ذکر نیست که به این زودبها میسر نخواهد شد.

با این حال هنوز وزارت فرهنگ ما خواب آنرا می‌بیند که برای همه دبستانهای کشور عمارت های تازه بسازد و وسایل تعلیمات «سمعی و بصری» در آنها فراهم کند و میدان ورزش و بازی و لوازم کارهای دستی برای ایشان تدارک ببیند و خلاصه آنکه آرزو دارد همه آنچه را که دیده یا شنیده است که در کشورهای بزرگ و درجه اول برای کودکان آماده است برای فرزندان این کشور نیز مهیا بسازد.

البته این آرزوی خوبی است و ان شاء الله مبارك است، اما با توجه به نکاتی که ذکر کردیم به آسانی می‌توان دریافت که ایرانیان تا یکی دو نسل دیگر به این آرزو نخواهند رسید.

اینکه در صداقت اولیای فرهنگ شك کردیم برای آن بود که نخواستیم در فهم و عقلشان شك کنیم، زیرا که این نکات، ساده تر از آن است که مردم عادی از درك آن عاجز باشند. پس باید درباره اصل مطلب بحث کرد. باید پرسید که آیا راست می‌گویند که می‌خواهیم بابتی سواد

مبارزه کنیم یا از این بیان معنی صریح و دقیقی اراده نمی کنند؟ آیا لازم است که همه افراد کشور از زن و مرد لاقل خواندن و نوشتن را بدانند؟ باید یا نباید؟

اگر این امر سودمند و لازم است، راهی که برای رسیدن به آن پیش گرفته ایم درست نیست و باید روش دیگری اتخاذ کرد. ساختن دبستانهای نو بنیاد، تشکیل کنگره ها و سمینارهای فرهنگی، بحث در آخرین شیوه تعلیم و تربیت جدید، آرزوی آن که همه مردم را تا شش ساله دبیرستان، یا لاقل شش ساله دبستان برسانیم همه بسیار خوب است. اما اگر می خواهیم با بی سوادی مبارزه کنیم، یعنی خواندن و نوشتن را به همه افراد کشور بیاموزیم با این کارها به آن نتیجه نخواهیم رسید.

کشورهای دیگری بوده اند که از این جهت وضع ما را داشته اند، دریافته اند که در دنیای امروز بی سوادی بزرگترین خطری است که ملتی را تهدید می کند. عزم کرده اند که این خطر را دفع کنند. کوشیده اند و از راه درست رفته اند و به مقصود رسیده اند. اگر ما هم طالب چنین نتیجه ای هستیم باید از ایشان سرمشق بگیریم و پیروی کنیم.

برای رسیدن به مقصود شرط اول آنست که قوای خود را بسنجیم. ببینیم که چه می توانیم بکنیم. آنگاه به تناسب وسایل و امکانات راه و روشی پیش بگیریم. باید حساب کنیم که از مجموع جمعیت کشور چند درصد اکنون از هفت ساله تا دوازده ساله هستند که باید به دبستان بروند. برای این عده چند دبستان و چند معلم لازم است. این عده معلم را چگونه می توانیم استخدام کنیم و چه مبلغی برای حقوق بخور و نمیر ایشان باید بپردازیم و این مبلغ را از کجا می آوریم.

اگر بر اثر این محاسبه معلوم شد که این کار شدنی است چه بهتر.

اما اگر این نتیجه به دست آمد که اکنون وسایل و امکان آنرا نداریم که به همه این افراد يك دوره شش ساله درس بدهیم ناچار باید توقع و آرزوی خود را محدود کنیم، یعنی فعلاً يك دوره يك ساله یا دو ساله را برای تعلیمات عمومی اجباری در نظر بگیریم. وقتی که موفق شدیم همه کودکان کشور را تا این حد تعلیم بدهیم بر حسب وسایل و بودجه‌ای که بیش از آن حاصل شد می‌توان دوره تعلیمات عمومی را تمدید کرد.

ساختن بناهای نو البته خوب و لازم است. اما غرض از بنای دبستان جز تعلیم نیست. اگر سرمایه ما برای بنیاد کردن عمارت‌های دبستان کافی نبود نباید از اصل مقصود چشم پوشید یا آنرا به تعویق انداخت. يك حصیر و يك تخته سیاه برای آموختن الفبا به نوآموزان کافی است و این وسایل البته در هر دهی به دست می‌آید.

این مطلب ساده را هنوز بسیاری از مردان فرهنگ ما در نیافته‌اند و به آن ایرادهای بی‌معنی می‌گیرند. یکی از ایشان در مقابل طرح این روش ایراد می‌کرد که کودکان اگر يك سال درس خواندند سال بعد چه کنند؟ گفتم سال بعد همان کار را بکنند که سال پیش می‌کرده‌اند و همان کار که اکنون می‌کنند. البته مبنای این ایراد همان تصور غلط بود که هر کودکی یا به دبستان گذاشت باید همه کلاسها را تا دانشگاه، مانند پله‌های نردبان ببیماید. همه مشکلات ما از این گونه تصورات غلط ناشی می‌شود، و شاید اساس همه آنها جز این نباشد که نمی‌دانیم خواندن و نوشتن برای زندگی هر فرد در دنیای امروز از ضروری‌ترین چیزهاست و چنانکه بارها در همین مجله نوشته شده است اکنون برای هر فرد ایرانی، پس از نان، سواد لازم است.

ما هنوز در این مرحله مانده‌ایم که بدانیم آیا باید هر فرد ایرانی

(سخن)

با سواد باشد یا نباید؟